

## شهید عباس سلیمی فرد



ازبائری علی  
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۳۶/۰۶/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۵۷/۱۱/۲۳
محل شهادت	برازجان
مسئولیت	—
نوع عضویت	سایر (شهیدانقلاب)
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	برازجان

## زندگینامه

«عباس سلیمی فرد» اول شهریور سال ۱۳۳۶ (هش) در خانواده ای مسلمان و متعهد به ارزشهای اسلامی در شهرستان «برازجان» متولد شد. دوران تحصیلات ابتدایی عباس به دلیل شغل پدر و نقل مکان از شهرستانی به شهرستان دیگر، در مدارس شهرهای «گناوه»، «بندر ریگ»، «کنگان» و «برازجان» طی شد و تحصیلات متوسطه در دبیرستان فرخی «برازجان»!

عباس به دلیل عشق و علاقه ی وافر ی که به اسلام و مسائل مذهبی داشت، با «مرکز انتشارات اسلامی» قم مکاتبه می نمود و کتاب و جزوات مذهبی را از طریق این مرکز تهیه و مطالعه می کرد و از اوضاع و احوال آن روز کشور آگاه می شد. او به دلیل همین رابطه، در سالهای ۵۴، ۵۳ و ۵۵ توسط مأمورین ساواک رژیم منحوس شاهنشاهی شناسایی و سه بار در شهربانی بازداشت گردید. در آخرین بازداشت، منزل پدرش نیز مورد بازدید مأمورین اطلاعات شهربانی قرار گرفت.

اما چون قبل از ورود مأموران، کتب و جزوات مربوط به او از منزل خارج شده بود، مدرکی بر علیه عباس به دست نیامورد. بنابراین او را از زندان آزاد کردند و بعد از اخذ تعهد کتبی از پدر، اجازه ادامه ی تحصیل در دبیرستان، به عباس داده شد.

او در خرداد ماه سال ۵۶ موفق به اخذ مدرک دیپلم گشت و پس از شرکت و قبولی در کنکور سراسری، به دانشگاه «تهران» راه یافت، اما به علت عدم واگذاری خوابگاه به او از یک طرف و فقر مالی از طرف دیگر، علی رغم میل باطنی، ترک تحصیل را بر ادامه تحصیل در دانشگاه ترجیح داد و عازم سربازی شد.

بعد از گذراندن دوران آموزشی سپاه دانش به روستای «کارچان» از توابع شهرستان «ایران شهر» در استان «سیستان و بلوچستان» انتقال یافت و به تدریس کودکان روستایی مشغول گشت.

با صدور فرمان تاریخی بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی، مبنی بر ترک سرباز خانه ها، عباس هم که قلبش برای انقلاب می تپید، محل خدمت خود را ترک کرد و به زادگاهش، شهرستان «برازجان» بازگشت. در آنجا همراه سایر مردم، در تظاهرات و راهپیماییها علیه رژیم طاغوت شرکت کرد و در پخش اعلامیه ها و شعار نویسی بر روی دیوارهای شهر، به صورت شبانه روزی همت گماشت و سرانجام در روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ درست یک روز بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب در میان تظاهر کنندگان در میدان «شهرداری» سابق «شهید چمران» فعلی و در شهرستان «برازجان» مورد اصابت گلوله ی مزدوران واقع گشت و به شهادت رسید.

سخنرانی شهید، پیرامون امپریالیسم، کمونیسم و اسلام و روابط بین آنها، در تظاهرات علیه رژیم منحط پهلوی در تاریخ ۷/۱۱/۵۷ □ شهرستان «برازجان».

امپریالیسم یا سرمایه داری که اکنون دولت آمریکا مروجش می باشد به ایران نیز سرایت کرده است. ثروتها را یک جا جمع می کنند و این در حالی است که عده ی زیادی از فقر و بی چیزی جان می دهند. امپریالیسم در ایران نیز که یک کشور اسلامی است، رسوخ کرده است—کسانی با این همه مال و منال و در رفاه و آسایش زندگی می کنند و کسان دیگر، در زاغه های سوت و کور و سرد به زندگی ادامه می دهند.

روی سخنم با شماست! می خواهیم بگوییم که اگر امپریالیسم، خوب بود، «آمریکا» با آن همه سرمایه، با آن همه پولی که صرف رفت و آمد آپولو می کند، رقم کلانی که معادل یک سال در آمد سرانه «ایران» است، چرا هنوز گرسنه دارد؟ چرا فقط در سال ۱۹۶۷ میلادی بیش از ۶۵۷ هزار اتوموبیل به سرقت می رود و بیش از ۱۳۰ هزار نفر

به جرم سرقت دستگیر می شوند؟ چرا بیش از میلیونها نفر در این کشور بیکارند؟ برادران! بدانید که مکتب امپریالیسم راهی برای ورود به اسلام ندارد مگر آنکه شخص خائنی، همچون شاه ملعون در کشورهای اسلامی بر تخت نشیند و سلطنت کند و قانون اسلام را زیر پا گذارد و مردم را از راه اصلی که رسیدن به حق و حقیقت است باز دارد.

امپریالیسم فقط به درد آمریکا می خورد تا «اناسیس» نامی پیدا شود و صاحب بزرگترین کشتیهای نفتکش جهان شود. در مقابل مکتب امپریالیسم، مکتب کمونیسم قرار دارد و فلسفه «کارل مارکس»، با این مضمون که تمام افراد روی کره خاکی، با هم برابرند. اگر برابرند پس چرا ما با قرار دادن مادیات، بین آنها فرق می گذاریم؟

آیا آنان که در رفاه زندگی می کنند انسانند و آنان که در فقر زندگی می کنند انسان نیستند؟ ما با این کار، مادیات را در مقابل آنان قرار دادیم و معنویات را از آنان گرفته ایم. راه و چاره چیست؟ راه و چاره این است که با مساوی کردن همه افراد، این ظلم را که موجب تحقیر نیز می شود برطرف کنیم. حال سؤال من این است که آیا در این مکتب، یکنواختی خسته کننده نیست؟ آیا این، خود ظلمی نیست افزون بر ظلمی دیگر؟ «مارکس» و «لنین» و «استالین» مروجش می شوند و اکنون بیش از ۵۰ کشور حزبی به نام «حزب کمونیست» دارند.

حال، به اسلام و قانونش می رسم که در برابر این دو مکتب، سرافراز تر قد علم می کند و گویای حق است و حقیقت! قانون اسلام با یکنواختی و سرمایه داری می جنگد، و به کمونیسم روی خوش نشان نمی دهد چرا که بر حق نمی گوید. آیا افرادی که زیاد زحمت می کشند با افرادی که کمتر زحمت می کشند برابر هستند؟ آیا این قانون، حق است؟ آیا این قانون بر طرف کننده ظلم است؟ اسلام با امپریالیسم هم کنار نمی آید و خمس و زکات را در برابرش قرار می دهد و اعلام می دارد که آن کسی که زحمت بیشتری کشیده است باید مزد بیشتری دریافت کند و آن که کمتر زحمت می کشد، مزد کمتری! و چون با این کار هم ممکن است امپریالیسم رشد کند.

بنابراین از درآمدها مقداری را به عنوان خمس و زکات، برای توسعه فرهنگ و به طور کلی کارهای خیر، به مصرف می رساند و این جاست که حق کسی پا یمال نمی شود و فقری یافت نمی شود اما اگر اکنون می بینید که در ایران، که مسلمانان در اکثریت هستند، بیش از نیمی از مردم گرسنه اند و در گوشه و کنار هر خیابان چند نفر را می بیند که دست بی چیزی به سوی این و آن کس و ناکس دراز می کنند. علمی که در دین اسلام منع شده است. هیچ کدام به خاطر ضعف و ناتوانی اسلام نیست، بلکه به خاطر دست نشانده ی کشور آمریکا است.

این شاه خائن، قوانین اسلام را نادیده می گیرد و هر کاری می کند. این شاه ملعون، امپریالیسم را توسعه می دهد. پس نابود باد شاه خائن! و درود تمام ملت ایران، بر رهبر بت شکن، نایب الامام، امام خمینی. ارج می نهیم انقلاب مردم ایران را و نه انقلاب به اصطلاح انقلاب شاه و مردم را، که حقیقت انقلاب شاه مردم بود.

انقلابی در جهت پیشرفت، در جهت رفتن به سوی تمدن بزرگالته نه آن تمدن بزرگی که در کتاب «بی محتوی و پوچ» (به سوی تمدن بزرگ) نوشته شده «حیف» از قلم «محمد رضا» آورده شده این انقلاب را باید ادامه داد تا آن جا که به هدفش نایل آید.

ای آزادی خواهان! نباید گذاشت، این انقلاب در مقابل ظلم و ستم به سستی گراید. زیرا این بیگانگان هستند که سود می برند و دست نشانده آنها دوباره با زور و فشار، کاخ ظلم و ستم و فساد را بر مردم آزادی خواه ایران می گستراند. آگاه باشید که هدف شاه ملعون، هدف بیگانگان است. درود تمامی ملت آزاد منش ایران بر رهبر عالیقدر، نایب الامام، امام خمینی و بر روان پاک شهیدان راه حق و نفرین بر شاه و رژیم دیکتاتوریش و صلوات بر محمد و آل محمد!

## خاطرات

پدر شهید «عباس سلیمی فرد»

عباس بسیار متین و موقر بود و حتی در عنفوان جوانی علی وار زندگی می کرد. یادم می آید پس از بازنشستگی مغازه لوکس فروشی داشتم او بعد از فراغت از مدرسه کمکم می کرد در آن موقع شلوارهای خارجی به نام رانگلر مد شده بود و اکثر جوانان می پوشیدند و من نیز در مغازه از این نوع شلوار داشتم که چندین بار به او اصرار کردم یکی را انتخاب کند و بپوشد ولی ایشان می گفت: دوستانی دارم که قدرت خرید چنین شلواری را ندارند. بنابراین لباس فاخر نمی پوشم عباس هرگز تبعیض را نمی پذیرفت.

خوب به خاطر دارم روزی را که عباس به علت عمل آپاندیس در بیمارستان بستری شده بود با تلفن به بیمارستان احضار شدم وقتی به آنجا رسیدم علت را جویا شدم. گفتند: از دکتر پیرسید، به سراغ دکتر رفتیم و علت را جویا شدم، او گفت: پسر فرماندار بایستی عمل می شد خواهش کردیم تخت خود را به او بدهد و برای ۲۴ ساعت روی زمین بخوابد ولی فرزند شما بد حرفی کرده است. عباس گفت: درست می گوید، مگر چه فرقی بین من و پسر فرماندار است. پسر فرماندار ۲۴ ساعت روی زمین بخوابد تا تخت من خالی شود.

او آنقدر به امام و راه مقدسش ایمان داشت که حتی لحظه ای از آرمانش دست بر نمی داشت قصد داشتیم برای عباس دختر برادرم را نامزد کنیم عباس با اینکه علاقه ی شدیدی به او داشت شبی که قرار بود حلقه ی نامزدی ببریم گفت: نوارهای امام بدستم رسیده که بایستی پخش کنم شما عذر عدم حضور مرا بخواهید. فردای آن روز در تظاهراتی که در میدان « شهید چمران فعلی » برگزار گردید مورد اصابت گلوله ی دژخیمان قرار گرفت و به شهادت رسید.

عباس طبع شعر نداشت ولی چند بیتی هر چند نارسا خطاب به دوستان خود نوشته که نمایانگر پیش بینی ایشان شهادتش بود.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران